

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و نود و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش پنجم

خاک را زربخش که بود؟ آفتاب  
زر ازو در کان و، گنج اندر خراب  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۳

چه کسی زر و سیم را به خاک می‌بخشد؟ قطعاً آفتاب. طلای موجود در معادن و همچنین گنجی که در  
ویرانه‌ها پنهان شده نیز همگی از آفتاب است. [در قدیم اعتقاد بر این بود که خورشید بر روی زمین  
می‌تابد و در اثر فشارات زمین و تابش خورشید، سنگ‌های زیر زمین به معدن طلا تبدیل می‌شوند.  
به عبارتی انسان در اثر فضاگشایی و تابش آفتاب خداوند، صبر، شکر و کشیدن درد هشیارانه، به معدن  
خرد تبدیل می‌شود.]

نکته ۱: شناسایی برای من ذهنی دردناک است، چرا که هر یک از ما انسان‌ها برداشتمان از خودمان این است که من همه چیز را می‌دانم. در واقع ما پندار کمال و ناموس داریم و همین امر دست و پایمان را برای شناسایی همانیدگی‌ها بسته است.

نکته ۲: این بیت ما را به عمل وامی‌دارد و می‌گوید حال که هر یک از ما انسان‌ها معدن زر ناب هشیاری و عشق هستیم، بنابراین باید من ذهنی خود را ویران کنیم، تا به این گنج دست یابیم.

گنج زیر خانه است و چاره نیست  
از خرابی خانه مندیش و مایست  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج در زیر خانه ذهن است و چاره‌ای جز ویران کردن این خانه و به هم ریختن نظم آن وجود ندارد، پس  
نگران خراب شدن خانه ُ ذهن نباش، امروز و فردا نکن، دست به کار شو و این کار را به تعویق مینداز.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی  
تا به خانه او بیابد مر تو را  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

-فتی: جوان مرد، جوان

اما تو ای جوان، هر لحظه در پیشگاه خودت «حاضر باش»، یعنی با فضاگشایی به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت نده و به صورت حضور ناظر از ذهنت بیرون بیا و پا به فضای گشوده‌شده درونت بگذار تا وقتی زندگی می‌خواهد پیغامِ اتفاق این لحظه را به تو برساند، تو را که در اصل از جنس خداوند هستی، به صورت مرکز عدم و فضای گشوده‌شده در خانه درون پیدا کند.

نکته: پیغام‌های زندگی معمولاً به صورت خبر بد می‌آید، چراکه ما من ذهنی داریم. حال اگر ما گیج و منقبض شده، دیگران را ملامت کنیم و دنبال کسی بگردیم تا وضعیت ایجادشده را گردن او بیندازیم، در این صورت پیغام اتفاق را گم کرده و دیگر نمی‌توانیم خودمان را اصلاح کنیم.



ورنه خَلَعَت را بَرَد او بازپس  
که نیابیدم به خانه هیچ کس  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

خَلَعَت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه  
وگرنه خداوند لباس حضور را برمی‌دارد می‌برد و می‌گوید که در خانه مرکز انسان هیچ کس را به‌عنوان  
جنس اصلی خودم نیافتم، تا به او پاداش دهم و پیغامم را به او برسانم که در این لحظه باید چکار کند،  
زیرا هر لحظه به‌عنوان من‌ذهنی بلند می‌شد و هشیاری او جذب همانیدگی‌ها بود.

ور نمی تانی رضا ده ای عیار  
گر خدا رنجت دهد بی اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۶

ای جوانمرد، اگر تو خودت نمی توانی مرکزت را عدم نگه داری و با فضاگشایی روی خود کار کنی، پس از درد و رنجی که خداوند خارج از اختیار تو به وسیله بی مرادی سر راحت قرار می دهد، راضی و خشنود باش

که بالای دوست تطهیر شماست  
علم او بالای تدبیر شماست  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۷

چرا که هر رنج و بلایی که از طرف خداوند می آید، به شرط فضاگشایی، باعث پاک شدن مرکز همانیده می شود. آگاه باش که علم خداوند که با «قضا و کُن فَکان» است، از سببسازی ذهن و تدبیر شما که با عقل من ذهنی فکر و عمل می کنید، بسیار بالاتر و برتر است.

هر که را فتح و ظفر پیغام داد  
پیش او یک شد مُراد و بی مُراد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

ظفر: پیروزی، کامروایی

هر کس در اثر فضاگشایی پیغام فتح و پیروزی زندگی را دریافت کند، یعنی من ذهنی نتواند چیزی را به مرکزش هل بدهد، دیگر رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی، برای او یکسان است؛ چراکه او شادی و آرامش بی سبب را از فضای گشوده شده می گیرد، نه از همانیدگی ها و چیزهایی که ذهن نشان می دهد.

هر که پایندانِ وی شد وصلِ یار  
او چه ترسد از شکست و کارزار؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۰

-پایندان: ضامن، کفیل  
هر کسی که در اثر فضاگشایی به زندگی وصل شود، زندگی او را ضمانت می کند و به او می گوید به من متکی باش. چنین کسی حتی در امور این دنیایی نیز از شکست و جدّ و جهد ترسی ندارد، زیرا می داند که خرد زندگی به فکر و عمل او می ریزد و در نهایت او را پیروز می گرداند.

نکته: باید توجه کنیم که بسیاری از چیزهایی که ذهن آن ها را شکست می پندارد، در واقع پیروزی است. به عبارتی هر زمان که ما در برابر بی مرادی ها فضا را باز کرده و تسلیم «قضا و کُن فَکان» الهی می شویم پیروز هستیم.

چون یقین گشتش که خواهد کرد مات  
فوتِ اسپ و پیل هستش تُرّهات  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۱

تُرّهات: سخنانِ یاوه و بی‌ارزش، جمع تُرّهه؛ در این جا به معنی بی‌ارزش و بی‌اهمیت

چنان که مثلاً اگر یک شطرنج‌باز یقین داشته باشد که حریف خود را مات خواهد کرد، از دست دادن مهرهٔ  
اسب و فیل، به معنی از دست دادن همانیدگی‌ها، برایش اهمیتی ندارد. [ما نیز وقتی فضا را باز می‌کنیم،  
یقین واقعی را می‌فهمیم و از شک من‌ذهنی بیرون می‌آییم. بنابراین خداوند پیروزی و بُرد را برای ما  
ضمانت می‌کند و خردش در کارهایمان جاری می‌گردد.]

هر روز بامداد، سلامٌ عَلَیْکُمَا  
آن جا که شه نشیند و آن وقت مُرْتَضَا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

سلامٌ عَلَیْکُمَا: سلام بر شما  
مُرتَضَا: پسندیده، مورد رضایت

همه مخلوقات عالم این سلام زندگی را می گیرند غیر از انسان که به صورت من ذهنی بلند می شود و  
می گوید: «نه من از جنس تو نیستم.» او نمی داند که جواب سلام خدا را نگرفتن، لحظه به لحظه به ضررش  
تمام می شود.

نکته ۱: در این لحظه وظیفه ما این است که مثل خداوند به تمام کائنات سلام کنیم، یعنی اقرار کنیم که از جنس خداوند هستیم و آن جنس را در دیگران نیز شناسایی کنیم.

نکته ۲: بسیار مهم است که ما جنس اصلی خود را شناسایی کنیم، چراکه در این صورت این جنس را در دیگران نیز شناسایی کرده و آن‌ها را به صورت زندگی می‌بینیم، اما در غیر این صورت مرتب منقبض شده، دیگر انسان‌ها را به صورت مجسمه می‌بینیم و هیچ کمکی به همدیگر نمی‌کنیم.



برگِ تمام یابد از او باغِ عشرتی  
هم بانوا شود ز طرب، چنگلِ دوتا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

-چنگل: چنگال  
-دوتا: خمیده

همیشه این لحظه خداوند یا زندگی به همه مخلوقات جهان، از جمله انسان می گوید: «سلام بر شما»؛  
یعنی شما از جنس من هستید. این سلام زندگی آن جایی ست که شاه یا خداوند نشستہ است یعنی این  
لحظه ابدی که مبارک و پسندیده بوده و رضایت در آن است.

نکته ۱: در این لحظه وظیفه ما این است که مثل خداوند به تمام کائنات سلام کنیم، یعنی اقرار کنیم که از جنس خداوند هستیم و آن جنس را در دیگران نیز شناسایی کنیم.

نکته ۲: بسیار مهم است که ما جنس اصلی خود را شناسایی کنیم، چراکه در این صورت این جنس را در دیگران نیز شناسایی کرده و آنها را به صورت زندگی می بینیم، اما در غیر این صورت مرتب منقبض شده، دیگر انسانها را به صورت مجسمه می بینیم و هیچ کمکی به همدیگر نمی کنیم.

در رقص گشته تن ز نواهای تن تَن  
جان خود خراب و مست در آن محو و آن فنا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

تَن تَن: صوتی است برای سنجش وزن موسیقایی  
این تن که در اثر ایجاد انقباض و درد به صورت بافتی پژمرده درآمده بود، اکنون از نواهای شاد زندگی به  
هوش آمده و زنده شده است. بنابراین جان ذهنی این لحظه با اقرار به آلت و شناسایی زندگی در خود،  
نسبت به همانیدگی‌ها حالت محو و فنا گرفته و با اتصال به زندگی از خود بی خود شده است.

نکته: خداوند هر لحظه به ما یادآوری می‌کند که ما از جنس او هستیم. ما نیز باید خودمان و همچنین  
دیگران را از جنس زندگی ببینیم و با ارتعاش به شادی پژمردگی را در جان خود و دیگران از بین ببریم.

به زیر پای بکوبید هرچه غیر وی است  
سماع از آن شما و شما از آن سماع  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۹۵

در حالت رقص و پایکوبی و شادی، همانیدگی‌ها و هر چیز غیر از خداوند را که این لحظه به مرکزتان می‌آید، زیر پا له کنید، چراکه رقصیدن با آهنگ زندگی در این لحظه متعلق به شماست و شما نیز به این بزم سماع تعلق دارید که در برابر آهنگ خداوند برقصید و شاد باشید. به عبارتی شما از آن خداوند هستید و خداوند نیز از آن شماست.

ارکان به خانه‌خانه بگشته چو بیدقی  
از بهر عشقِ شاه، نه از لُهو، چون شما  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

ارکان: جمعِ رُکن به معنی ستون و پایه  
بیدق: مهره پیاده شطرنج

همچنان که مهرهٔ سرباز در شطرنج تمام خانه‌ها را در عشقِ رسیدن به شاه می‌پیماید، چهار بُعد انسان نیز که شامل جسم، فکر، هیجانات و جان ذهنی او می‌شود، دم‌به‌دم در حال تکامل و رفتن به سوی حضور است، برخلاف شما که از روی بازی ذهن و با سبب‌سازی فقط در پی به‌دست آوردن چیزها و زیاد کردن هشیاری جسمی هستید.

[هرچند ما در اصل از جنس هشیاری هستیم ولی اکنون درون جسم و این چهار رکن وجودی قرار داریم و باید حضورمان را به تدریج از این چهار بُعد بیرون بکشیم. هرچه بیشتر به عشق زنده شدن به خداوند پیش می‌رویم تأثیر آن بر چهار بُعد ما نمایان می‌گردد. اگر ما در ذهن بمانیم و به زیاد کردن هشیاری جسمی پردازیم در اصل خود را سرگرم بازی ذهن ساخته‌ایم.]

نکته ۱: تمام چیزهایی که ما به صورت ذهنی انجام می‌دهیم، از جمله خرید و فروش، سود و زیان، همگی بازی به حساب می‌آیند. تنها چیزی که مهم است این است که آیا ما خود را به عنوان جنس بی‌نهایت خداوند شناسایی می‌کنیم و چهار بُعد ما در این مسیر همراه ماست و یا مانع ما می‌شود؟

نکته ۲: تا وقتی که ما من ذهنی داریم این جسم نیز تحت فشار است و با استرس در وجود خود شکاف ایجاد می کند. ذهن که دائم در پی مراد است بدون صبر و تحمل فکر می کند اگر به یک وضعیت خاصی برسد زندگی اش درست می شود، بنابراین در برابر «قضا و کن فکان» صبر ندارد و با عجله به دنبال ساماندهی اوضاع به صورت ذهنی است. در حالی که نمی داند «قضا و کن فکان» زمان خودش را دارد.

نکته ۳: باید از خودمان پرسیم آیا چهار بُعد ما روز به روز به سوی سلامتی می رود؟ آیا هیجاناتی مثل خشم و ترس و حسادت که در ماست در حال تغییر و کمتر شدن هستند؟ آیا رنجش های ما جای خود را به عشق و بخشش می دهند؟ آیا دیگران را از جنس خود و خودمان را در دیگران می بینیم؟

مجموع چون نباشم در راه، پس ز من  
مجموع چون شوند رفیقانِ باوفا؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

مجموع شدن: خاطر جمع شدن، آرامش و جمعیتِ خاطر پیدا کردن

اگر من در این لحظه از جنس هشیاری حضور نباشم، با آوردن همانیدگی‌های مختلف به مرکز مسئولیت هشیاری‌ام را به عهده نگیرم و مدام تفرقه ایجاد کنم، چگونه می‌توانم از طریق قرین بودن به همراهانم، انسان‌های دیگر که می‌خواهند به زندگی زنده شوند و به زندگی ارتعاش کنند، کمک کنم؟



[پس ما برای این که به خودمان و انسان‌های دیگر خدمت کنیم باید مسئولیت کیفیت هشیاری خود را به عهده بگیریم و به صورت حضور ناظر ببینیم که در این لحظه هشیاری ما از جنس من‌ذهنی است یا از جنس فضای گشوده‌شده؟]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش ششم

شب مَخُسپ این جا اگر جان بایدت

ورنه، مرگ این جا کمین بگشایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۹

ای انسان، اگر می خواهی جان زنده به هشیاری حضور داشته باشی، در شب تاریک ذهن نخواب و من ذهنی را ادامه نده. در غیر این صورت در قبر ذهن خواهی مُرد. [مرگ در کمین گاه منتظر هر انسانی است که من ذهنی را ادامه دهد.]

عذرِ خود از شه بخواه ای پُر حسد  
پیش از آن که آنچنان روزی رسد  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۰

ای کسی که پر از حسد و دردهای من‌ذهنی هستی، در این لحظه و تا فرصت هست با عدم کردن مرکزت از خداوند عذرخواهی کن، پیش از آن که دردها زیاد شوند و مرگ تو در ذهن فرا رسد.

گفت حق: چشمِ خُفاشِ بدخِصال  
بسته‌ام من ز آفتابِ بی‌مثال  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۱

بی‌مثال: بی‌نظیر

حضرت حق فرمود: من چشم خفاش بدخوی را از مشاهده آفتاب بی‌همتا بسته‌ام تا قادر به دیدن من نباشد. [یعنی چشم من‌های ذهنی از مشاهده آفتاب بی‌مثال زندگی بسته شده و تا زمانی که فضا را نگشوده و مرکزشان را عدم نکرده‌اند، نمی‌توانند خداوند را ببینند.]

قبله کرد او از لئیمی و عمی  
آفلین و نجمه‌های بی‌هدی  
(شاپور عبودی)

لئیم: پست  
عمی: کوری

انسان در من‌ذهنی از روی پستی و کوری چیزهای آفل را در مرکزش قرار داد و همانیدگی‌ها را که مانند ستارگانی بدون هدایت هستند قبله خود ساخت. غافل از این که با این همانیدگی‌ها جز به سوی مرگ، تخریب و آسیب رساندن به خود و دیگران به جایی هدایت نخواهد شد.

نکته: باید علت پستی و کوری را در خود جست‌وجو کنیم. اگر پست هستیم پس برای این است که به جای زنده شدن به بی‌نهایت خداوند، دائم به سوی تخریب و نابودی میل می‌کنیم. و اگر کور هستیم برای این است که فقط از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم.

مالِشْتِ بِدُهْمِ بَه زَجْر، از اِکْتَابِ  
تَا نَتَابِی سِر دَگر از اَفْتَابِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹

-اِکْتَابِ: افسرده شدن، اندوهگین شدن

[خداوند خطاب به انسانی که با فضاگشایی و دانش مولانا روی خود کار کرده اما پس از مدتی متوقف شده و دوباره جذب ذهن گردیده و راه من‌ذهنی را ادامه می‌دهد، می‌گوید:] تو را با دردها و اتفاقات ناگوار گوشمالی می‌دهم تا افسرده‌دل و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی، یعنی بیش از این چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانسته و در مرکزت قرار ندهی.



تا به دیوارِ بلا ناید سرش  
نشود پندِ دل آن گوشِ کرش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

انسانی که من ذهنی دارد تا سرش به دیوار بلا نخورد و اتفاقات ناگوار برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا را نمی‌شنود، یعنی تسلیم نمی‌شود و همچنان راه مقاومت و قضاوت من ذهنی را ادامه می‌دهد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: هر کدام از ما تا جایی که مقدور است باید خودمان را مورد ارزیابی قرار دهیم، آیا ضرورت دارد که حادثه بدی رخ بدهد تا ما چیزی یاد بگیریم و یا قبل از بروز اتفاق می‌توانیم از مولانا درس بگیریم؟

نکته ۲: به‌طور مثال درس‌هایی که از این برنامه یاد می‌گیریم این است که راجع به دیگران حرف نزنیم و عیب کسی را نگوییم، از انتقاد و غیبت پرهیزیم و با تمرکز روی خود از دیگران توقعی نداشته باشیم و به آن‌ها کمک کنیم. اگر توقعی ایجاد شد سریعاً خود را اصلاح کنیم. در برابر اتفاقات بد با انقباض و ناله به دعا کردن پناه نبریم، بلکه فضا را باز کرده و در پی یادگرفتن پیغام آن اتفاق باشیم. می‌توانیم «نمی‌دانم» را یاد بگیریم. همچنین می‌توانیم خود را با حرف‌ها و انتقاداتی که مردم نسبت به ما دارند مورد سنجش قرار دهیم، ببینیم آیا «ناموس» داریم؟ یا با بیان عیب‌هایمان به اصلاح خود می‌پردازیم؟

علتی بتر ز پندارِ کمال  
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر ناموس و درد ایجاد می‌کنی. [بنابراین در صورتی که دیگران اصرار دارند ما را استاد و یا دانشمند خطاب کنند، ما آن را نمی‌پذیریم و همواره بر این اصل معتقدیم که یک استاد بیشتر وجود ندارد، آن هم خودِ زندگی است که با فضاگشایی روی ما کار می‌کند.]

«بیت هندسی»

نکته: تا زمانی که در این بافت ذهنی خودساخته به سر می‌بریم دارای «پندار کمال» خواهیم بود و بوسیله آن خودمان و دیگران را فریب می‌دهیم که این من‌ذهنی من چیز خوبی ست و به من و شما کمک خواهد کرد. همچنین ما در پندار کمال برای خود آبروی خیلی زیادی متصور می‌شویم و مردم را ملزم به احترام گذاشتن می‌کنیم، درحالی که باید بدانیم این خصوصیت بدترین مرضی است که به آن دچار هستیم.

کرده حق ناموس را صد من حدید  
ای بسی بسته به بند ناپدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیاران بکشند؛ در نتیجه نمی توانند از ذهن آزاد شوند.

«بیت هندسی»

نکته: پندار کمال و خاصیت «می دانم» در ما اجازه نمی دهد که در کلاس مولانا شرکت کنیم و به درس های ایشان گوش دهیم. در حالی که باید بدانیم این پندار کمال از خصوصیات من ذهنی در ماست که سبب ایجاد تخریب در زندگی خودمان و دیگران شده و مانع زنده شدن ما به بی نهایت زندگی می گردد.

در تگ جو هست سرگین ای فتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

فتی: جوان، جوان مرد

ای جوانمرد، در عمق جوی به ظاهر آرام وجودت و در پس این ظاهر متین و منطقی، انبوهی از آلودگی‌های درد و رنج وجود دارد که با بروز یک اتفاق به صورت واکنش بالا می‌آید. هرچند این جوی در نظر تو و دیگران بسیار صاف و آرام به نظر می‌رسد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: مسئولیت ما این است که با بروز اتفاقاتی که به صورت «رَیْبُ الْمَنُونِ» رخ می‌دهد، خصوصیاتِ همچون خشم، رنجش، پرخاش و سایر دردهایمان را شناسایی کرده و پیغام زندگی را دریافت کنیم. این اتفاقات نشان می‌دهند که ما کامل نیستیم و باید خود را اصلاح کنیم.

نکته ۲: هر کدام از ما که با پندار کمال ادعای کامل بودن داریم، باید بدانیم که بالاخره «رَیْبُ الْمَنُونِ» اتفاق خواهد افتاد. اما به‌طور معمول ما زیر بار نمی‌رویم، اشکال خودمان را نمی‌بینیم و به ناله کردن و ملامت دیگران می‌پردازیم.



حُكْمِ حَقِّ گَسْتَرْدِ بَهِرِ مَآ بَسَاطِ  
كِه بَگَوِيِيدِ اَز طَرِيْقِ اَنبَسَاطِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

بِساَط: هَر چِيزِ گَسْتَرْدَنِی مَانَدِ فَرشِ و سَفَرِه

خداوند برای ما خاصیت فضاگشایی و بساطِ عدم را گسترده و به ما حکم کرده‌است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَکَانَ» برای ما پیش می‌آورد از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم.

«بیت هندسی»

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا  
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ای انسان، فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» دیگر به وسیله سبب‌سازیِ من ذهنی عمل نکن و بگو نمی‌دانم تا «عِلْمَتَنَا»، «آن چه به ما آموختی»، یا همان خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می‌شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

نکته ۱: ما براساس باورها و فرضیات محدودی که از کتاب‌ها یا منابع دیگر در طول عمرمان کسب کرده‌ایم ادعای دانستن می‌کنیم و به دنبال حل کردن مسائل و چالش‌هایمان هستیم. در حالی که باید بدانیم دانستن براساس سبب‌سازی باطل است، چراکه خداوند هر لحظه با صنع خود راه حل جدید برای چالش‌ها پیش روی ما قرار می‌دهد.

نکته ۲: ما نباید اجازه دهیم اتفاق این لحظه چه خوب و چه بد، توجه ما را جلب کند، بلکه اتفاق را بهانه‌ای قرار می‌دهیم و با اقرار به «نمی‌دانم» و شکر و صبر همواره به خود یادآوری می‌کنیم که صنع خداوند در کار است تا در ما به خودش زنده شود.

نکته ۳: تصمیمات ما در این لحظه می‌تواند از دو منبع نشأت بگیرد، یکی از منبع سبب‌سازی که با پندار کمال، درد، می‌دانم، ناموس و بیهوش شدن از شدت دردها همراه است و حاصلی نخواهد داشت. تصمیم دیگر از فضای گشوده شده در برابر اتفاقی که «قضا و کن‌فکان» پیش آورده، می‌آید و با صنع و خرد زندگی همراه است.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

دَمِ او جان دَهَدَتِ رو ز نَفَخْتُ بپذیر  
کارِ او کُنْ فیکون ست نه موقوفِ علل  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

نَفَخْتُ: دمیدم

ای انسان، وقتی با فضاگشایی مرکزت را عدم می کنی، دَم یا خرد زنده کننده زندگی است که وارد وجودت شده و به تو جان می بخشد، یعنی تو را به خودش زنده می کند. این تغییر و تحول به وسیله ذهن قابل فهم نیست. برو این را از آیه «نَفَخْتُ»، «روح خود را در تو دمیدم» بپذیر، چرا که خداوند از طریق «کُنْ فَکَانَ» که می گوید: «بشو و می شود» عمل می کند و کار او موقوف عمل کردن بر حسب همانیدگی ها، سبب سازی و علت و معلول ذهنی نیست.

«بیت هندسی»

چون ز بی صبری قرینِ غیر شد  
در فراقش پُر غم و بی خیر شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۷

انسان وقتی از روی بی صبری هر کس و هر چیز غیر از خداوند را قرین خود قرار داد، به فراق از خدا دچار شد، پر از غم و درد گردید و به موجودی بدون بهره و بی فایده مبدل شد.

نکته: باتوجه به این بیت ما برای دستیابی به حقیقت وجودی خودمان باید هر چه سریع تر تبدیل شویم. تبدیل ما زمانی صورت می گیرد که من ذهنی را که همیشه ادعای «من می دانم» دارد، با نوشتن قانون اساسی در شیشه کرده و با استفاده از ارتعاش بزرگانی چون مولانا، این لحظه را با پذیرش شروع کنیم تا شادی بی سبب از درون ما بیرون بیاید و دست به آفرینندگی بزنیم. به این ترتیب دیگر عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از مرکز عدم می گیریم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها


گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**